

خطر مهندسی تبدیل پیروزی به پرونده



محمد شیرزاد

در تاریخ منازعات بزرگ، همه شکست‌ها در میدان جنگ رقم نمی‌خورند. برخی شکست‌ها زمانی رخ می‌دهند که جنگ به پایان رسیده، سلاح‌ها کنار گذاشته شده و طرف‌ها پشت میز مذاکره نشسته‌اند. در چنین لحظاتی، آنچه موضوع نزاع است دیگر تصرف یک شهر یا انهدام یک تأسیسات نیست؛ موضوع اصلی، تصرف «معنای پیروزی» است.

قدرت‌های بزرگ معمولاً تنها برای پیروزی در میدان نمی‌جنگند؛ آنها برای شکل دادن به نظم پس از جنگ نیز رقابت می‌کنند. اگر بتوانند اهداف خود را در میدان محقق کنند، از ابزار نظامی بهره می‌برند؛ اما اگر در میدان به نتیجه مطلوب نرسند، تلاش می‌کنند همان اهداف را در قالب ترتیبات سیاسی، حقوقی و نهادی دنبال کنند. شکست را نمی‌توانند پاک کنند، اما می‌توانند آن را بازتعریف کنند.

شاید مهم‌ترین پرسشی که امروز درباره پیش‌نویس ۱۴ بندی توافق میان ایران و آمریکا باید مطرح شود نیز همین باشد: آیا این متن برای پایان دادن به یک منازعه طراحی شده است یا برای بازتعریف نتیجه آن؟ آیا قرار است واقعیت‌های شکل گرفته در میدان تثبیت شوند یا وارد فرآیندی شوند که در آن، همه چیز دوباره موضوع مذاکره، نظارت، ارزیابی و تفسیر قرار گیرد؟

اهمیت این پرسش از آن جهت است که بسیاری از توافقات نه در ظاهر بندهای خود، بلکه در منطق پنهان حاکم بر آنها معنا پیدا می‌کنند. گاهی یک توافق، نتیجه جنگ را تثبیت می‌کند و گاهی نتیجه جنگ را به موضوعی برای مدیریت دائمی تبدیل می‌سازد. تفاوت این دو، تفاوتی صرفاً حقوقی نیست؛ تفاوتی راهبردی است که می‌تواند مسیر سال‌های آینده یک کشور را تعیین کند.

خطای تحلیلی رایج؛ وقتی امتیازها را می‌شماریم اما سازوکار قدرت را نمی‌بینیم بخش عمده‌ای از بحث‌های جاری پیرامون این پیش‌نویس حول چند سؤال مشخص شکل گرفته است: چه میزان از تحریم‌ها برداشته خواهد شد؟ چه مقدار از دارایی‌های مسدود شده آزاد می‌شود؟ صادرات نفت در چه سطحی از سر گرفته خواهد شد؟ نیروهای آمریکایی چه زمانی از پیرامون ایران خارج خواهند شد؟

این پرسش‌ها مهم‌اند، اما مشکل آنجاست که تمرکز بیش از اندازه بر آنها، گاه پرسش مهم‌تری را از دید پنهان می‌کند.

ادامه در صفحه ۲

دکتر فواد ایزدی در گفت و گو با حکمران مطرح کرد:

توافق در سایه تهدید

ملاک آمریکا برای حمله به ایران توافق نیست بلکه هزینه حملات است



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



یونس مرادیان:

چگونه
به توافق
شرطی شدیم؟

۸



یاسین بخشی:

مذاکره با آمریکا
و بن بست سیاسی
و اقتصادی

۷



یعقوب نارویی:

توافق یا
تعليق انتظار؟

۶

خطر «مهندسی تبدیل پیروزی به پرونده»؛ آیا شکست خورده میدان می تواند معمار نظم پسا جنگ شود؟



محمد شیرکوند

...ادامه سرمقاله



در سیاست بین الملل، توافق‌ها صرفاً ابزار مبادله امتیاز نیستند؛ توافق‌ها سازوکار توزیع قدرت اند. بسیاری از توافق‌های تاریخی در ظاهر حاوی امتیازهای چشمگیر بوده‌اند، اما در عمل به محدود شدن قدرت طرف مقابل منجر شده‌اند. دلیل این مسئله آن است که آنچه آینده را تعیین می‌کند، صرفاً فهرست امتیازها نیست؛ بلکه معماری حاکم بر توافق است.

معماری توافق یعنی پاسخ به پرسش‌هایی از این دست: چه کسی ناظر است؟ چه کسی تفسیر می‌کند؟ چه کسی درباره میزان پایبندی طرفین قضاوت خواهد کرد؟ چه کسی می‌تواند اجرای تعهدات را متوقف یا مشروط کند؟ و مهم‌تر از همه، چه موضوعاتی از قلمرو اعمال حاکمیت ملی خارج و وارد قلمرو مدیریت، نظارت و مذاکره دائمی می‌شوند؟

اگر از این زاویه به پیش‌نویس نگاه کنیم، الگوی مشتری در بخش‌های مختلف آن نمایان می‌شود؛ الگویی که نشان می‌دهد موضوع صرفاً بر سر چند تعهد اقتصادی نیست، بلکه فرآیندی است که طی آن، واقعیت‌های تثبیت‌شده به موضوعاتی برای مدیریت و تصمیم‌گیری مستمر تبدیل می‌شوند.

شاید بتوان نام این فرآیند را «مهندسی تبدیل پیروزی به پرونده» گذاشت.

هر پروژه مهار قدرت، معمولاً از سه مرحله عبور می‌کند: نخست، قدرت را از جایگاه «حق» به جایگاه «موضوع مذاکره» منتقل می‌کند؛ سپس حقوق ناشی از آن قدرت را از «مطالبه قطعی» به «امتیاز مشروط» تبدیل می‌کند؛ و در نهایت، بازیگر متخاصم را از موقعیت پاسخگویی به موقعیت نظارت و داوری ارتقا می‌دهد. آنچه در این پیش‌نویس دیده می‌شود نیز تا حد زیادی با همین الگو قابل توضیح است.



تاریخ روابط بین الملل نشان می‌دهد قدرت‌های بزرگ معمولاً آنچه را نمی‌توانند حذف کنند، مدیریت می‌کنند. مدیریت نیز از لحظه‌ای آغاز می‌شود که یک مؤلفه قدرت وارد قلمرو گزارش، راستی‌آزمایی، مذاکره و تفسیر شود. از آن پس، مسئله دیگر وجود یا عدم وجود آن مؤلفه قدرت نیست؛ بلکه حدود و کیفیت اعمال آن است که به موضوع چانه‌زنی مستمر تبدیل می‌شود.

گذار نخست؛ از حق حاکمیتی به موضوع مذاکره

شاید مهم‌ترین تحول پنهان در متن، نه در وعده‌های اقتصادی، بلکه در نحوه مواجهه با برنامه هسته‌ای ایران باشد.

در بند هشتم تصریح شده است که «سرنوشت غنی‌سازی، سرنوشت ذخایر مواد غنی‌شده و سرنوشت تمامی دیگر موارد مرتبط هسته‌ای» در چارچوب توافق نهایی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در نگاه نخست، این عبارت ممکن است صرفاً یک فرمول رایج دیپلماتیک به نظر برسد، اما در منطق قدرت، میان «حق» و «موضوع مذاکره» فاصله‌ای بنیادین وجود دارد. حق، امری است که اصل وجود آن محل بحث نیست؛ اما موضوع مذاکره، امری است که حدود، دامنه و حتی آینده آن به توافق طرفین وابسته می‌شود.

تاریخ روابط بین الملل نشان می‌دهد قدرت‌های بزرگ معمولاً آنچه را نمی‌توانند حذف کنند، مدیریت می‌کنند. مدیریت نیز از لحظه‌ای آغاز می‌شود که یک مؤلفه قدرت وارد قلمرو گزارش، راستی‌آزمایی، مذاکره و تفسیر شود. از آن پس، مسئله دیگر وجود یا عدم وجود آن مؤلفه قدرت نیست؛ بلکه حدود و کیفیت اعمال آن است که به موضوع چانه‌زنی مستمر تبدیل می‌شود. این نخستین مرحله از «مهندسی تبدیل پیروزی به پرونده» است؛ تبدیل یک مؤلفه قدرت ملی به یک پرونده باز مذاکره‌ای.

گذار دوم؛ از مطالبه قطعی به امتیاز مشروط

در روابط بین الملل، تفاوت مهمی میان «حق» و «پاداش» وجود دارد. حق باید اجرا شود؛ اما پاداش باید کسب شود.

یکی از ویژگی‌های قابل تأمل این پیش‌نویس آن است که بخش مهمی از مطالبات اقتصادی ایران نه به عنوان حقوقی فوری، بلکه در قالب فرآیندهایی تدریجی و مشروط تعریف شده‌اند (برای مثال، بند یازدهم آزادسازی دارایی‌ها را به پیشرفت مذاکرات بر سر توافق نهایی» گره می‌زند). در این معماری، آنچه ایران باید انجام دهد عمدتاً نقد است، اما آنچه قرار است دریافت کند عمدتاً نسیه، حفظ وضع موجود هسته‌ای، تعهدی فوری و قابل سنجش است؛ اما رفع تحریم‌ها، آزادسازی دارایی‌ها و اجرای

کامل تعهدات اقتصادی به فرآیندهایی وابسته شده که زمان، تفسیر و ارزیابی آنها محل اختلاف خواهد بود.

این همان عدم تقارن کلاسیکی است که در بسیاری از توافق‌های مناقشه‌برانگیز مشاهده شده است؛ وضعیتی که در آن، یک طرف تعهدات خود را در زمان حال اجرامی‌کند و طرف دیگر، اجرای کامل تعهدات خود را به آینده و شرایط بعدی موکول می‌سازد. در چنین ساختاری، آنچه باید پایان یک پرونده باشد، به سوخت ادامه همان پرونده تبدیل می‌شود.

گذار سوم؛ از متجاوز پاسخگو به ناظر و داور

اما شاید حساس‌ترین بخش این معماری، تغییر جایگاه بازیگران باشد.

خطرناک‌ترین لحظه در هر منازعه، لزوماً زمانی نیست که دشمن حمله می‌کند؛ گاهی خطرناک‌ترین لحظه زمانی است که دشمن حق قضاوت پیدا می‌کند. حمله هزینه دارد، اما قضاوت مشروعیت می‌آورد.

بازیگری که دیروز در جایگاه متهم قرار داشت، اگر امروز در جایگاه تفسیرکننده توافق بنشیند، بخشی از شکست خود را جبران کرده است. بند دوازدهم از ایجاد یک «سازوکار اجرایی برای نظارت» سخن می‌گوید و بند چهاردهم نیز تأکید می‌کند که توافق نهایی باید در قالب یک «قطعنامه الزام‌آور شورای امنیت» تأیید شود.

فارغ از جزئیات فنی این سازوکارها، پرسش راهبردی آن است که در صورت بروز اختلاف، چه کسی امکان بیشتری برای شکل دادن به روایت رسمی از پایبندی یا عدم پایبندی طرفین خواهد داشت؟ چه کسی از ظرفیت بیشتری برای تأثیرگذاری بر نهادهای ناظر برخوردار خواهد بود؟

نکته قابل تأمل آن است که در این معماری، سازوکارهای نظارت بر آینده با جزئیات قابل توجهی طراحی شده‌اند، اما درباره مسئولیت‌های ناشی از گذشته، خسارات جنگ و پاسخگویی آغازگران بحران، سکوتی معنادار مشاهده می‌شود. این عدم توازن، تصویری را شکل می‌دهد که در آن، سازوکارهای کنترل آینده پررنگ‌تر از سازوکارهای پاسخگویی نسبت به گذشته هستند.

اینجاست که یک منازعه نظامی می‌تواند به یک

پرونده حقوقی دائمی تبدیل شود و شکست خورده میدان، فرصت ایفای نقش در طراحی نظم پسا جنگ را به دست آورد.

مسئله اصلی؛ سنجش توافق بر اساس معماری قدرت

از این منظر، پرسش اصلی آن نیست که این پیش‌نویس چه میزان امتیاز اقتصادی در کوتاه‌مدت ایجاد می‌کند؛ پرسش اصلی آن است که چه نسبتی میان تعهدات، حقوق و سازوکارهای نظارتی برقرار می‌سازد.

هر توافقی را می‌توان با یک معیار ساده سنجید: آیا مؤلفه‌های قدرت ملی را تثبیت می‌کند یا آنها را به موضوع مذاکره دائمی تبدیل می‌سازد؟ آیا طرف متجاوز را در جایگاه پاسخگویی نگه می‌دارد یا به تدریج او را به بازیگری ناظر و تفسیرکننده تبدیل می‌کند؟

تازمانی که پاسخ روشنی به این پرسش‌ها داده نشود، تمرکز صرف بر امتیازهای اقتصادی می‌تواند تصویری ناقص از آثار راهبردی توافق ارائه کند.

حال بر همین اساس و با توجه به روح حاکم بر این پیش‌نویس و قاعده‌ی فقهی و راهبردی «نفی سبیل» که مطابق آن این اجازه وجود ندارد که سرنوشت امنیت و آبراه‌های راهبردی کشور در سازوکاری تعریف شود که ابتکار آن به دست دشمن باشد؛ راه درست، نه اصلاح این متن، بلکه بستن فوری مسیر مذاکره با دشمن آمریکایی و تغییر زمین بازی است. راهبرد جایگزین و هوشمندانه، شروع مذاکره با کشورهای منطقه به منظور اخراج هرچه سریع‌تر پایگاه‌های آمریکا از خاکشان است. و این اخراج باید به عنوان «پیش‌شرط مطلق و غیرقابل مذاکره» برای باز شدن تنگه هرمز جهت ترانزیت‌های غیر از مقصد آمریکا و همپیمانان او تعریف شود.

به طور کلی میتوان گفت همه ملت‌ها از شکست نظامی آسیب می‌بینند؛ اما ملت‌ها زمانی واقعاً شکست می‌خورند که اجازه دهند آنچه در میدان تثبیت کرده‌اند، در اتاق مذاکره دوباره موضوع بحث و مدیریت بیگانه قرار گیرد. دعوا بر سر چند میلیارد دلار یا چند بند حقوقی نیست؛ دعوا بر سر آن است که آیا دستاوردهای ملی به عنوان واقعیت‌های تثبیت‌شده پذیرفته

می‌شوند یا به پرونده‌هایی تبدیل خواهند شد که سال‌ها دیگران درباره آنها تصمیم بگیرند.

مسئولان کشور باید با هوشیاری کامل مراقب باشند که دستاوردهای ملی از جایگاه «واقعیت‌های تثبیت‌شده» به «پرونده‌های دائمی» تنزل پیدا نکنند. زیرا در سیاست بین‌الملل، بسیاری از شکست‌ها زمانی آغاز می‌شوند که کشوری اجازه می‌دهد درباره آنچه در میدان حفظ کرده است، دیگران در اتاق‌های مذاکره تصمیم بگیرند.

ملت ایران برای توقف جنگ، استقلال خود را معامله نمی‌کند؛ برای رفع تحریم، عزت خود را نمی‌فروشد و برای دریافت اموال خود، هرگز زیر بار نظم تحمیلی متجاوزان نخواهد رفت و اجازه نخواهد داد دشمنی که در میدان نتوانسته اراده خود را تحمیل کند، از مسیر «مهندسی تبدیل پیروزی به پرونده» به معمار نظم پسا جنگ تبدیل شود.



هر توافقی را می‌توان با یک معیار ساده سنجید: آیا مؤلفه‌های قدرت ملی را تثبیت می‌کند یا آنها را به موضوع مذاکره دائمی تبدیل می‌سازد؟ آیا طرف متجاوز را در جایگاه پاسخگویی نگه می‌دارد یا به تدریج او را به بازیگری ناظر و تفسیرکننده تبدیل می‌کند؟ تازمانی که پاسخ روشنی به این پرسش‌ها داده نشود، تمرکز صرف بر امتیازهای اقتصادی می‌تواند تصویری ناقص از آثار راهبردی توافق ارائه کند.

ملاک حمله، هزینه حمله است

گفت‌وگو با دکتر فؤاد ایزدی درباره چرخه حمله، آتش بس و مذاکره



در شرایطی که حملات نظامی آمریکا ادامه دارد و هم‌زمان مسیر مذاکرات نیز باز نگه داشته شده است و اخباری از توافق موقت به گوش میرسد، این پرسش جدی‌تر از همیشه مطرح است که آیا مذاکره می‌تواند مانع حمله بعدی شود یا خود به بخشی از چرخه فشار تبدیل شده است. فؤاد ایزدی در این گفت‌وگو تأکید می‌کند که معیار اصلی واشنگتن برای حمله، نه حضور ایران در میز مذاکره و نه امضای یک توافق، بلکه میزان هزینه‌ای است که از اقدام نظامی می‌پردازد. از نگاه او، تا زمانی که این هزینه برای آمریکا قابل تحمل باشد، چرخه «حمله، آتش بس، مذاکره و حمله مجدد» ادامه خواهد یافت.

در پی حملات تازه آمریکا به برخی نقاط ایران و هم‌زمان با ادامه گفت‌وگوهای سیاسی، این پرسش بار دیگر مطرح شده است که آیا واشنگتن در حال آماده‌سازی برای جنگی گسترده‌تر است یا از اقدام نظامی برای تحمیل متن مورد نظر خود در مذاکرات استفاده می‌کند. دکتر فؤاد ایزدی در این گفت‌وگو معتقد است معیار اصلی آمریکا برای حمله، نه وجود یا نبود مذاکره، بلکه هزینه‌ای است که از عملیات نظامی می‌پردازد. او همچنین درباره نسبت مذاکره و میدان، تاب‌آوری سیاسی و اقتصادی آمریکا، نقش تنگه هرمز، قیمت نفت، تحریم‌های کنگره و ماندن ایران در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای سخن می‌گوید.

حملات اخیر آمریکا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا به سمت جنگی تمام‌عیار حرکت می‌کنیم یا این حملات بخشی از فشارهای معمول پس از آتش بس و پیش از توافق نهایی است؟

فؤاد ایزدی: بسم الله الرحمن الرحیم؛ نکته‌ای که پیش‌تر نیز بارها مطرح کرده‌ام این است که طراحی آمریکا برای ایران، کوتاه‌مدت و محدود به چند هفته یا چند ماه نیست؛ بلکه طراحی‌ای چندساله است. آمریکایی‌ها مدتی به ایران حمله می‌کنند و سپس، به دلایل اقتصادی، نظامی و سیاسی، به یک فضای تنفسی نیاز پیدا می‌کنند. اگر در آن مرحله به اهداف مورد نظر خود رسیده باشند، تلاش می‌کنند همان دستاوردها را تثبیت کنند؛ اما اگر نرسیده باشند، چرخه دوباره تکرار می‌شود.

این همان چرخه‌ای است که در ماه‌های گذشته درباره آن هشدار داده می‌شد: حمله، آتش بس، مذاکره و سپس حمله مجدد. هر بار که این چرخه تکرار می‌شود، بخشی از زیرساخت‌های ایران هدف قرار می‌گیرد، افرادی شهید می‌شوند و ممکن است در مرحله مذاکره نیز امتیازهایی گرفته شود. این روند تا زمانی ادامه خواهد یافت که طرف مقابل به اهداف درازمدت خود برسد یا هزینه ادامه آن برایش افزایش پیدا کند.

آمریکا در بخشی از اهداف کوتاه‌مدت خود به نتایجی رسیده است؛ فرماندهان نظامی، چهره‌های سیاسی و شمار زیادی از غیرنظامیان شهید شده‌اند و زیرساخت‌هایی نیز آسیب دیده است. از نگاه واشنگتن، هزینه‌ای که برای رسیدن به این اهداف پرداخته شده، همچنان قابل تحمل بوده است. اکنون نیز مقام‌های آمریکایی از حملات تازه سخن می‌گویند. اینکه این حملات محدود خواهد بود یا مقدمه یک حرکت نظامی

گسترده‌تر، موضوعی است که باید جداگانه بررسی شود؛ اما آنچه با اطمینان بیشتری می‌توان گفت این است که طراحی کلی همان چرخه حمله، آتش بس، مذاکره و حمله است. ما هنوز اقداماتی را که برای متوقف کردن این چرخه لازم است، در سطح مورد نیاز انجام نداده‌ایم. به همین دلیل، ریل تحولات فعلاً در همان جهتی حرکت می‌کند که آمریکایی‌ها طراحی کرده‌اند.

آیا الحن تهدید آمیز مقام‌های آمریکایی را باید صرفاً فشاری برای امضای توافق دانست؟ آمریکا از نظر مهمات و توان جنگ طولانی محدودیت‌هایی دارد؛ آیا واقعاً اشتباهی ورود به یک جنگ گسترده را دارد؟

فؤاد ایزدی: فشار اصلی برای آوردن ایران به میز مذاکره نیست؛ چون ایران هم‌اکنون نیز پای میز مذاکره قرار دارد. فشار برای امضای متنی است که طرف آمریکایی می‌خواهد. طرف ایرانی ظاهراً مدت‌هاست آمادگی رسیدن به توافق را دارد، اما متن مطلوب واشنگتن هنوز به‌طور کامل تأمین نشده است.

درست است که آمریکا از نظر نظامی محدودیت‌هایی دارد. توانمندی آن‌ها نامحدود نیست و ارتش آمریکا، با وجود برخورداری از تجهیزات دقیق و گران‌قیمت، برای یک جنگ طولانی و فرسایشی با محدودیت مهمات و توان استمرار عملیات مواجه است. این مسئله برای روسیه، چین، کره شمالی و دیگر کشورها نیز قابل مشاهده بوده است. اما محدودیت نظامی به این معنا نیست که آمریکا دوره‌های دیگری از حمله را انجام نخواهد داد.

ملاک حمله این نیست که ایران پای میز مذاکره هست یا نیست یا قرار است توافقی را امضا کند یا نکند. ملاک اصلی، هزینه حمله است. هدف

آمریکا نیز صرفاً گرفتن یک امتیاز محدود نیست. در نگاه بخش مهمی از ساختار قدرت آمریکا، اهدافی مانند تضعیف یا سرنگونی نظام سیاسی ایران، تسلط بر منابع نفتی و تغییر معادلات جغرافیایی و سیاسی منطقه همچنان مطرح است. تصور ترامپ این است که اگر این هدف در دور دوم حملات محقق نشده، ممکن است در دور سوم یا چهارم محقق شود.

حتی اگر کسی در ایران از تهدیدهای امروز بترسد، با طرف آمریکایی تماس بگیرد و بگوید هر متنی را که می‌خواهید امضا می‌کنیم، این امضا الزاماً مانع حمله بعدی نخواهد شد. ممکن است آمریکا امضای بگیرد، همان شب حمله نکند، تنگه هرمز باز شود، قیمت نفت پایین بیاید و بخشی از مشکلات اقتصادی و سیاسی‌اش حل شود؛ اما پس از آن، همان زیرساخت‌هایی را که ایران برای حفظ آن‌ها امتیاز داده بود، هدف قرار دهد.

اگر هزینه حمله قابل تحمل باشد، آمریکا حمله می‌کند؛ حتی در میانه مذاکرات یا پس از امضای توافق. بنابراین توافق، به‌خودی‌خود بازدارنده نیست. آنچه مانع حمله می‌شود، افزایش هزینه اقدام نظامی است.

برای بالا بردن هزینه حمله و رفع سایه جنگ از کشور چه باید کرد؟

فؤاد ایزدی: طرف مقابل باید به این جمع‌بندی برسد که هزینه حمله بالاست و قابل مدیریت نیست. اکنون یکی از نگرانی‌های جدی آمریکا این است که زیرساخت‌های نفتی و پالایشگاهی منطقه به‌گونه‌ای آسیب ببینند که بازسازی آن‌ها چند سال طول بکشد. اگر یک پالایشگاه یا تأسیسات نفتی آسیب محدودی ببیند و طی چند روز، چند هفته یا چند ماه ترمیم شود، این مسئله لزوماً نگرانی راهبردی برای ترامپ ایجاد نمی‌کند. حتی ممکن است شرکت‌های آمریکایی

و انگلیسی که این تأسیسات را ساخته‌اند، از کشورهای عربی پول بگیرند و دوباره آن‌ها را بازسازی کنند.

اما اگر خسارت به‌گونه‌ای باشد که بازسازی دویا سه سال طول بکشد، بخش مهمی از نفت غرب آسیا برای مدتی طولانی از بازار خارج می‌شود یا عرضه آن به‌طور جدی کاهش پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، مسئله فقط تعمیر یک سایت نیست، بلکه قیمت نفت و بنزین در آمریکا برای یک دوره طولانی تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

طرف مقابل در دو حوزه درد را جدی احساس می‌کند: نخست، تلفات انسانی نیروهای آمریکایی و دوم، قیمت بنزین و انرژی. روایت غالب این است که آمریکا تاکنون تلفات محدودی داشته است. در حوزه انرژی نیز حملاتی که آثار آن در کوتاه‌مدت برطرف شود، بازدارندگی کافی ایجاد نمی‌کند.

اگر ترامپ به این نتیجه برسد که حمله گسترده به ایران، نفت منطقه را برای دویا سه سال از بازار خارج می‌کند، محاسبه او تغییر خواهد کرد. بازدارندگی زمانی ایجاد می‌شود که پاسخ ایران هزینه‌ای واقعی، محسوس و طولانی‌مدت برای مهاجم بسازد؛ نه اینکه فقط واکنشی نمادین و قابل ترمیم باشد.

آمریکادر حملات اخیر برخی تأسیسات آب و زیرساخت‌های ایران را هدف قرار داده است. آیا ایران در پاسخ، بیش از اندازه متوازن و قابل پیش‌بینی عمل می‌کند؟

فؤاد ایزدی: متأسفانه چنین برآوردی در میان مقام‌های آمریکایی شکل گرفته است که ایران به‌صورت متوازن و قابل محاسبه پاسخ می‌دهد. یعنی آن‌ها نقاطی را در ایران هدف قرار می‌دهند و ایران نیز چند پایگاه یا سامانه آمریکایی را می‌زند؛ بخشی از موشک‌ها ممکن است به هدف برسد و





این همان چرخه‌ای است که در ماه‌های گذشته درباره آن هشدار داده می‌شد؛ حمله، آتش بس، مذاکره و سپس حمله مجدد. هر بار که این چرخه تکرار می‌شود، بخشی از زیرساخت‌های ایران هدف قرار می‌گیرد، افرادی شهید می‌شوند و ممکن است در مرحله مذاکره نیز امتیازهایی گرفته شود. این روند تا زمانی ادامه خواهد یافت که طرف مقابل به اهداف درازمدت خود برسد یا هزینه ادامه آن برایش افزایش پیدا کند.

بخشی هم نرسد، اما در مجموع هزینه‌ای که ایجاد می‌شود، از نظر طرف مقابل جدی و بازدارنده نیست. وقتی این الگو تثبیت شود، آن‌ها امروز حمله می‌کنند، فردا صبر می‌کنند و پس فردا دوباره می‌زنند؛ چون پاسخ ایران را در محدوده‌ای قابل پیش‌بینی می‌بینند. در همین حملات، تأسیسات آب‌شیرین‌کن در جنوب ایران هدف قرار گرفت و بنا بر گزارش‌ها بخشی از مردم یک شهر جنوبی با مشکل آب آشامیدنی مواجه شدند. وابستگی کلی ایران به آب‌شیرین‌کن‌ها محدود است؛ اما کشورهای عربی جنوب خلیج فارس وابستگی بسیار بیشتری به این تأسیسات دارند. پایگاه‌های آمریکایی نیز بدون آب و برق نمی‌توانند عملیات خود را با همان کیفیت ادامه دهند. نکته اصلی این است که طرف مقابل نباید مطمئن باشد هر حمله‌ای با پاسخی کاملاً متناسب، محدود و قابل پیش‌بینی مواجه خواهد شد. بازدارندگی وقتی شکل می‌گیرد که دشمن بداند ممکن است پاسخ، فراتر از محاسباتش باشد و نقاطی را تحت فشار قرار دهد که برای استمرار جنگ حیاتی است. البته بحث من دعوت به اقدام هیجانی نیست؛ بحث بر سر تغییر محاسبه دشمن است. وقتی پاسخ‌ها صرفاً در همان اندازه و قالب مورد انتظار آمریکا

باقی بماند، چرخه حمله ادامه پیدا می‌کند.

آیاترس از به هم خوردن مذاکرات باعث محدود شدن پاسخ نظامی ایران شده است؟ تجربه غزه و لبنان چه درسی در این زمینه دارد؟

فؤاد ایزدی: امیدوارم این تحلیل درست نباشد، اما ممکن است عده‌ای در کشور بگویند ما در میانه مذاکرات هستیم و اگر پاسخ جدی بدهیم، گفت‌وگوها به هم می‌خورد. ممکن است گفته شود چند ماه است میان پایتخت‌های مختلف رفت‌وآمد کرده‌ایم و نباید این روند را از بین ببریم. این نوع نگاه در گذشته هم وجود داشته است.

تجربه غزه و لبنان را نباید فراموش کنیم. دولت بایدن و آنتونی بلینکن ماه‌ها می‌گفتند از کشته شدن غیرنظامیان ناراحت‌اند و در حال مذاکره هستند. بلینکن مرتب به منطقه سفر می‌کرد و پیام اصلی به جبهه مقاومت این بود که پاسخ جدی ندهید، چون اگر مذاکرات شکست بخورد، شما مسئول خواهید بود. همین ادبیات «توافق نزدیک است» بارها تکرار شد؛ دقیقاً شبیه ادبیاتی که امروز ترامپ به کار می‌برد.

این روند آن قدر ادامه یافت تا بخش مهمی از اهداف اسرائیل در غزه محقق شد و پس از آن حمله به لبنان آغاز شد. ظرفیت‌هایی که باید در اوج جنگ غزه برای وارد کردن فشار بر اسرائیل به کار می‌رفت، یا استفاده نشد یا در سطح محدودی به کار گرفته شد. یکی از دلایل این مسئله، همین امید به مذاکره و توافق نزدیک بود.

هر جنگی ممکن است در نهایت با مذاکره پایان یابد، اما مذاکره زمانی واقعی است که طرف مقابل واقعاً بخواهد جنگ را تمام کند. ما در شرایط فعلی هیچ نشانه جدی نداریم

که آمریکا به این نتیجه رسیده باشد که سیاست سرنگونی یا تضعیف اساسی

جمهوری اسلامی اشتباه بوده و باید کنار گذاشته شود. آن‌ها بیشتر به دنبال فضای تنفسی هستند تا پس از آن، اگر اهدافشان محقق نشده بود، دور بعدی فشار را آغاز کنند.

برخی می‌گویند جنگ و مذاکره دو ابزار در یک جعبه ابزارند و می‌توان هم‌زمان جنگ و مذاکره کرد. ارزیابی شما چیست؟

فؤاد ایزدی: من نمی‌خواهم درباره اشخاص صحبت کنم؛ بحث بر سر ایده است. ایده‌ای که می‌گوید مذاکره و جنگ می‌توانند هم‌زمان ادامه پیدا کنند، در سطح نظری قابل طرح است، اما مسئله این است که در ایران برای مذاکره نوعی تقدس ایجاد می‌شود.

دیپلماسی و مذاکره ذاتاً مقدس نیستند؛ ابزارند. بعضی وقت‌ها استفاده از آن‌ها درست و حتی قهرمانانه است و بعضی وقت‌ها به شکل دیپلماسی التماسی درمی‌آید. سؤال ساده این است که ما از مذاکره چه می‌خواهیم و طرف مقابل چه می‌خواهد. آمریکا می‌خواهد تنگه هرمز باز شود، مشکل قیمت نفت و فشار داخلی‌اش را حل کند و توافقی به دست آورد که شبیه توافق دوره اوپاما نباشد. از جمله خواسته‌هایش نیز خارج یا رقیق شدن ذخایر اورانیوم غنی‌شده ایران است. ایران در مقابل، رفع تحریم و کنار رفتن سایه جنگ را می‌خواهد.

اما رفع سایه جنگ ارتباط مستقیمی با مذاکره ندارد؛ چون آمریکا در میانه مذاکرات یا در شرایطی که توافق آتش‌بس وجود داشت، حمله کرده است. توافقی که پس از جنگ قبلی شکل گرفت، مانع حمله بعدی نشد. اکنون هم اگر توافقی امضا شود و

هزینه حمله

به

ایران قابل مدیریت باقی بماند، دولت ترامپ ممکن است هیچ اعتنایی به آن امضا نکند و تا رسیدن به اهداف درازمدت خود دوباره حمله کند.

بنابراین مسئله، نفی مطلق مذاکره نیست؛ مسئله این است که مذاکره نباید دست میدان را ببندد و به دشمن فضای تنفسی رایگان بدهد. اگر قرار است گفت‌وگویی انجام شود، باید هم‌زمان قدرت بازدارندگی افزایش پیدا کند و طرف مقابل احساس نکند صرف آغاز مذاکرات، ایران را از پاسخ جدی منصرف خواهد کرد.

رفع تحریم‌ها تا چه اندازه در اختیار رئیس‌جمهور آمریکا است؟ آیا توافق با دولت ترامپ می‌تواند گشایش اقتصادی پایدار ایجاد کند؟

فؤاد ایزدی: رفع بخش مهمی از تحریم‌هایی که برای ایران مشکل ایجاد کرده، اصولاً در اختیار شخص ترامپ نیست. تحریم‌های نفتی و بانکی مهم، ریشه در قوانین کنگره دارند. از سال ۲۰۱۵ نیز قانون بازبینی توافق هسته‌ای ایران وجود دارد و هر توافق مهمی که دولت آمریکا با ایران انجام دهد، باید از مسیرهای مشخصی در کنگره عبور کند.

در شرایط فعلی، توافقی که منفععت جدی برای ایران داشته باشد، رأی آسانی در کنگره ندارد. نفوذ اسرائیل و نتانیاهو در هر دو حزب آمریکایی قابل توجه است. ترامپ بر بخشی از جمهوری خواهان نفوذ دارد، اما در حزب دموکرات چنین نفوذی ندارد. در مقابل، هنگامی که نتانیاهو در کنگره سخنرانی می‌کند، نمایندگان هر دو حزب برای او کف می‌زنند. در موضوع تحریم ایران نیز بارها شاهد رأی‌های نزدیک به اجماع در سنا بوده‌ایم.

حتی وقتی از آزادسازی بخشی از پول ایران سخن گفته می‌شود، گاهی مطرح می‌کنند که خود آمریکا آن را پرداخت نکند و قطر یا امارات سازوکاری برای پرداخت ایجاد کنند؛ زیرا اقدام مستقیم آمریکا ممکن است ماهیت توافق پیدا کند و به مجوزهای سیاسی و حقوقی نیاز داشته باشد که در کنگره فراهم نیست.

به همین دلیل، تعجب می‌کنم وقتی برخی تصور می‌کنند مذاکره با آمریکا به‌طور طبیعی گشایش اقتصادی یا سیاسی پایدار ایجاد می‌کند. آمریکا اکنون مشکلاتی دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها قیمت بنزین و انرژی است و می‌خواهد این مشکل را حل کند. ممکن است چیزهایی نیز روی کاغذ نوشته شود، اما پس از حل مشکل خود و در صورتی که هزینه حمله پایین بماند، دوباره حمله خواهد کرد و متن توافق را کنار خواهد گذاشت.

تجربه خروج ترامپ از برجام نیز پیش روی ماست.

این



ملاک حمله این نیست که ایران پای میز مذاکره هست یا نیست یا قرار است توافقی را امضا کند یا نکند. ملاک اصلی، هزینه حمله است. اگر هزینه حمله قابل تحمل باشد، آمریکا حمله می‌کند؛ حتی در میانه مذاکرات یا پس از امضای توافق. بنابراین توافق، به خودی خود بازدارنده نیست. آنچه مانع حمله می‌شود، افزایش هزینه اقدام نظامی است.

رفتار را چند بار تجربه کرده‌ایم و نباید بار دیگر همان تجربه را تکرار کنیم.

آغاز مذاکرات چه اثری بر فضای تصمیم‌گیری در ایران و عملکرد نیروهای نظامی می‌گذارد؟

فؤاد ایزدی: باید تاحدی به کسانی که کشور نودمیلیونی را اداره می‌کنند حق داد. آن‌ها با مشکلات و کمبودهای متعددی مواجه‌اند و طبیعی است که به دنبال راه‌حل باشند. طرف مقابل نیز توان تبلیغاتی، تهدید، تطمیع و تجربه مذاکره دارد و کار خود را بلد است. ترامپ فرد دیوانه‌ای نیست؛ در این حوزه‌ها برای تأمین منافع خود حساب شده عمل می‌کند.

ممکن است این ذهنیت ایجاد شود که دولت‌ها و مذاکره‌کنندگان قبلی غرب‌زده بودند یا مهارت کافی نداشتند، اما ما بهتر و هوشمندتر هستیم و اگر مذاکره کنیم، نتیجه متفاوت خواهد شد. هر تیمی ممکن است تصور کند فریب‌ها و شگردهای طرف مقابل را بهتر تشخیص می‌دهد. اما مسئله اصلی فراتر از اشخاص است. طرف مقابل ممکن است هر بار با سبک تازه‌ای وارد شود؛ بنابراین باید به ماهیت راهبرد او توجه کرد.

مذاکره زمانی معنا پیدا می‌کند که شواهدی وجود داشته باشد طرف مقابل واقعاً می‌خواهد مسیر خود را تغییر دهد. یکی از خطاهای تحلیلی این بود که گفته می‌شد ترامپ اشتباهی کرده و باید برای او «راهبرد خروج» طراحی کنیم تا آبرومندانه از جنگ خارج شود. اما آنچه در ماه‌های گذشته رخ داده، نشان می‌دهد ترامپ سیاست اصلی خود را تغییر نداده و همچنان برای رسیدن به اهدافش تلاش می‌کند.

ما جنگ طلب نیستیم. حرف ما این است که چرخه باید متوقف شود؛ زیرا ادامه چرخه یعنی کشته‌های بیشتر و زیرساخت‌های آسیب‌دیده‌تر. متوقف کردن چرخه به معنای امضای متنی نیست که ابتدا مشکلات آمریکا را حل کند و در مقابل، وعده‌هایی مبهم یا محدود به ایران بدهد.

اگر مذاکره باعث شود پاسخی نظامی به امید حفظ گفت‌وگو محدود شود، در عمل به ابزاری برای مدیریت ایران از سوی دشمن تبدیل خواهد شد.

آیا ایران برای آمریکا بیش از اندازه قابل پیش‌بینی شده است؟

فؤاد ایزدی: بله. کافی است یک کارشناس متوسط ایران در وزارت خارجه آمریکا یا سازمان‌های اطلاعاتی آن کشور باشید. افراد، جریان‌های سیاسی، سبک تصمیم‌گیری و علاقه بخشی از اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان غرب‌گرا به مذاکره را می‌شناسید. آمریکایی‌ها ایران را بسیار دقیق مطالعه می‌کنند؛ چه بسا بیش از آن‌که ما آن‌ها را مطالعه کنیم.

وقتی یک کارشناس آمریکایی بر اساس این شناخت پیش‌بینی می‌کند که ایران در برابر یک فشار مشخص چه رفتاری خواهد داشت و پیش‌بینی او مرتباً درست از آب درمی‌آید، در ساختار تصمیم‌گیری آمریکا رشد می‌کند و دیدگاهش اعتبار بیشتری پیدا می‌کند. این برای





مامشکل سازاست.

مشکل دیگر این است که برخی از ما حاضر نیستیم هشدارهای مکرر درباره ماهیت سیاست آمریکا را باور کنیم. وقتی گفته می‌شود آمریکا می‌خواهد ایران را ببلعد، معنایش این است که هدف اصلی تغییر نکرده است. کشوری با چنین هدفی در چارچوب مذاکرات، توافقی به شما نمی‌دهد که فضای تنفسی واقعی ایجاد کند و قدرت شمارا برای جلوگیری از تحقق همان هدف افزایش دهد.

طراحی مذاکرات از سوی آمریکا برای حل مشکلات خود آمریکاست، نه لزوماً برای ایجاد منفعت پایدار برای ایران. برجام نیز در مقطعی منفعت کوتاه مدتی ایجاد کرد، اما فشارهای بعدی چند برابر شد. تفاوت امروز این است که علاوه بر تحریم، جنگ مستقیم نیز به معادله اضافه شده است.

در دهه‌های قبل، برآورد آمریکا این بود که حمله به ایران هزینه بالایی دارد و از آن خودداری می‌کرد. اکنون برآوردشان این است که هزینه حمله قابل مدیریت شده است. تا زمانی که این محاسبه تغییر نکند، خطر تکرار حملات وجود خواهد داشت.

🇮🇷 درباره متن چهارده ماده‌ای که گفته می‌شود میان ایران و آمریکا مطرح است، چه



مذاکره زمانی واقعی است که طرف مقابل واقعاً بخواهد جنگ را تمام کند. مادر شرایط فعلی هیچ نشانه جدی نداریم که آمریکا به این نتیجه رسیده باشد که سیاست سرنگونی یا تضعیف اساسی جمهوری اسلامی اشتباه بوده و باید کنار گذاشته شود. آن‌ها بیشتر به دنبال فضای تنفسی هستند تا پس از آن، اگر اهدافشان محقق نشده بود، دور بعدی فشار را آغاز کنند.

می‌دانید؟ آیا متن به سود ایران است؟

🇮🇷 **فؤاد ایزدی:** متن‌هایی در فضای عمومی منتشر شده و بعضی می‌گویند نسخه قدیمی یا جدید است؛ بنابراین درباره جزئیات نمی‌توان با قطعیت سخن گفت. اما فضای کلی متن‌هایی که دیده شده، فضای خوبی نیست و به نظر می‌رسد بیشتر برای حل مشکلات طرف مقابل طراحی شده باشد.

آمریکا اکنون از نظر اقتصادی با محدودیت تاب‌آوری روبه‌روست. اگر تنگه هرمز به طور جدی باز نشود، فشار اقتصادی بر آمریکا افزایش پیدا می‌کند. از نظر سیاسی نیز ترامپ محدودیت دارد؛ متنی که حتی فضای تنفسی نیم‌بندی برای ایران ایجاد کند، ممکن است در کنگره و فضای رسانه‌ای آمریکا قابل ارائه نباشد. بنابراین ترامپ هم محدودیت اقتصادی دارد و هم محدودیت سیاسی.

در چنین شرایطی، اگر ایران پس از ده‌ها روز مقاومت و تحمل هزینه، وارد توافقی شود که تعهداتش را ابتدا و به صورت قطعی اجرا کند، اما تعهدات آمریکا به مراحل بعدی، دوره‌های شصت روزه یا تصمیم‌های آینده موکول شود، توازن توافق به زیان ایران خواهد بود.

از نظر عملیاتی نیز چند نکته مهم وجود دارد. نخست اینکه تنگه هرمز نباید به صورت نیمه‌باز و نیمه‌بسته مدیریت شود. اگر قرار است این اهرم نقش بازدارنده داشته باشد، باید سیاست روشن و زمان‌بندی مشخصی وجود داشته باشد. ایران می‌تواند اعلام کند هر بار که حمله‌ای به خاک کشور انجام شود، مدت محدودیت عبور از تنگه افزایش خواهد یافت. در آن صورت کشورهایمانند هند و کشورهای شرق آسیا که از این وضعیت آسیب می‌بینند، برای متوقف شدن حملات بر آمریکا فشار وارد خواهند کرد.

نکته دوم این است که ذخایر اورانیوم غنی شده نباید به سادگی از کشور خارج یا رقیق شود. از نگاه من، یکی از عوامل بازدارنده در برابر تهدید هسته‌ای همین ظرفیت است. در داخل آمریکا افرادی وجود دارند که درباره استفاده از سلاح هسته‌ای تاکتیکی علیه تأسیسات زیرزمینی ایران سخن می‌گویند. اگر طرف مقابل مطمئن شود ایران هیچ ظرفیت و امکان واکنشی در این حوزه ندارد، ممکن است با جسارت بیشتری تهدید یا اقدام کند.

تهدیدهای شدید مقام‌های آمریکایی همچنین می‌تواند برای اثرگذاری بر اعضای نهادهای تصمیم‌گیر در ایران باشد تا کسانی که درباره متن تردید دارند، به امضای سریع آن متمایل شوند.

🇮🇷 **با وجود بسته یا محدود بودن تنگه هرمز، چرا قیمت نفت برنت آن‌گونه که انتظار می‌رفت جهش نکرده است؟**

🇮🇷 **فؤاد ایزدی:** باید توجه کرد قیمتی که برای نفت برنت مشاهده می‌شود، معمولاً قیمت قرارداد آتی است. اگر روی صفحه نوشته شده باشد قرارداد ماه اوت، معنایش این است که فعالان بازار برای تحویل در دوماه آینده معامله می‌کنند. در نتیجه، قیمت امروز فقط وضعیت لحظه‌ای عرضه و تقاضا نیست، بلکه برآورد بازار از شرایط چندماه آینده را نیز منعکس می‌کند.

ترامپ در هفته‌های گذشته بارها گفته است که ظرف چند روز توافق حاصل خواهد شد. این تکرار برای مدیریت بازار نفت است. او می‌خواهد فعالان بازار باور کنند که جنگ تا ماه اوت ادامه پیدا نمی‌کند و بحران به زودی حل خواهد شد. وقتی بازار چنین تصویری داشته باشد، قیمت قراردادهای آتی به اندازه‌ای که در صورت انتظار جنگ طولانی بالا می‌رفت، افزایش پیدا نمی‌کند.

ترامپ دیوانه نیست. استفاده از این تعبیر در رسانه‌های ما گاهی موجب خطای تحلیل می‌شود. او بحث داخلی، بازار نفت و افکار عمومی آمریکا را مدیریت می‌کند. همچنین نبود کمبود پایدار نفت و محدود بودن آثار بلندمدت حملات ایران بر تأسیسات منطقه باعث شده است بازار انتظار اختلال چندساله نداشته باشد.

حتی قیمت حدود نود و چند دلار نیز از نگاه من پایین نیست؛ زیرا اگر بازار کاملاً مطمئن بود بحران تا ماه اوت پایان می‌یابد، می‌توانست قیمت بسیار پایین‌تری را پیش‌بینی کند. اما در مجموع، وعده‌های مکرر توافقی نزدیک، سفرهای مذاکره‌ای و باز بودن نسبی تنگه هرمز به ترامپ کمک کرده است بازار آرام نگه دارد.

وقتی مقام ایرانی به دوحه یا اسلام‌آباد می‌رود، ترامپ می‌تواند به بازار بگوید ایرانی‌ها همچنان مذاکره می‌کنند و به توافقی نیاز دارند. در این تناثری که او طراحی می‌کند، نباید ناخواسته نقش بازیگر مکمل را ایفا کنیم.

🇮🇷 **چرا فرماندهی مرکزی آمریکا حملات خود را «دفاع از خود» توصیف می‌کند و هم‌زمان اصرار دارد آتش بس هنوز برقرار است؟**

🇮🇷 **فؤاد ایزدی:** این انتخاب واژه‌ها با قانون اختیارات جنگی آمریکا ارتباط دارد. اگر دولت آمریکا عملیات را اقدامی جدید و تهاجمی معرفی کند، محدودیت‌ها و الزامات حقوقی خاصی فعال می‌شود. اما وقتی حمله را «دفاع از خود» می‌نامد،

تلاش می‌کند آن را در چارچوبی قرار دهد که شمارش زمانی و محدودیت‌های قانون اختیارات جنگی به همان شکل آغاز نشود یا دولت مجبور نباشد فوراً مجوزهای گسترده‌تری از کنگره بگیرد.

اصرار بر اینکه آتش بس همچنان برقرار است نیز احتمالاً همین کارکرد را دارد. اگر آن‌ها رسماً اعلام کنند آتش بس پایان یافته و جنگ جدیدی آغاز شده است، شمارش روزهای قانونی و بحث مجوز کنگره دوباره مطرح می‌شود. بنابراین بخشی از این ادبیات برای مدیریت حقوقی و سیاسی جنگ در داخل آمریکا است.

همین نکته نشان می‌دهد دولت آمریکا محدودیت دارد و می‌کوشد عملیات را به شکلی تعریف کند که کمترین هزینه حقوقی و سیاسی را بپردازد. ایران باید این محدودیت‌ها را بشناسد و از آن‌ها در محاسبات خود استفاده کند، نه اینکه صرفاً بر اساس واژگانی که واشنگتن به کار می‌برد، واقعیت میدان را تحویل کند.

🇮🇷 **در نهایت، هدف آمریکا از از سرگیری حملات چیست؟ آوردن ایران به مذاکره، آماده‌سازی برای حملات بزرگ‌تر یا وادار کردن ایران به پذیرش متن توافق؟**

🇮🇷 **فؤاد ایزدی:** ایران همین حالا پای میز مذاکره است و این میز برای برخی در داخل چسبندگی پیدا کرده است؛ بنابراین هدف اصلی، آوردن ایران به مذاکره نیست. تا آنجا که من می‌فهمم، هدف این است که افرادی را که در ساختار تصمیم‌گیری ایران هنوز درباره متن آمریکایی تردید دارند، تحت فشار قرار دهند تا بگویند باید هرچه زودتر متن را امضا کنیم؛ وگرنه حملات فردا و پس فردا شدیدتر خواهد شد.

آمریکایی‌ها به خوبی می‌دانند در نهادهای تصمیم‌گیر ایران چه اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. آن‌ها از ابزارهای اطلاعاتی و شبکه‌های جمع‌آوری داده برخوردارند و می‌دانند چه کسانی می‌گویند تا موضوعات مشخصی حل نشود نباید توافقی کرد و چه کسانی نگران‌اند که اگر امضا به تأخیر بیفتد، حمله گسترده‌ای رخ دهد. تهدیدهای ترامپ و مقام‌های نظامی آمریکا به گروه دوم کمک می‌کند تا در داخل استدلال کنند باید سریع‌تر توافقی را پذیرفت.

پس از امضای توافقی، هدف آن‌ها باز شدن تنگه هرمز و مدیریت مشکلات اقتصادی و سیاسی خودشان است. سپس اگر برآوردشان این باشد که حمله بعدی نیز هزینه زیادی ندارد، ممکن است دور تازه‌ای از حملات را با شدت بیشتر آغاز کنند.

بنابراین تصمیم ایران نباید تحت تأثیر تهدیدهای لحظه‌ای گرفته شود. باید دید آیا توافق واقعاً محاسبه دشمن را تغییر می‌دهد یا فقط برای او فرصت تنفس، تجدید قوا و بازسازی فراهم می‌کند.

🇮🇷 **شورای حکام قطعنامه‌ای علیه ایران تصویب کرده است. آیا ماندن ایران در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای همچنان توجیه دارد؟**

🇮🇷 **فؤاد ایزدی:** دلیل اصلی اینکه ایران تا امروز در NPT باقی مانده، این ذهنیت در بخش‌هایی از ساختار تصمیم‌گیری بوده است که باید از طریق مذاکره به توافق رسید و خروج از NPT ممکن است آن توافق را در خطر قرار دهد یا طرف مقابل را ناراحت کند. به همین دلیل خروج انجام نشده است.

اما اینکه از نظر فنی باید در NPT ماند یا نه، بحث دیگری است. معمولاً کشوری زمانی از یک معاهده خارج می‌شود که بخواهد مسیری را طی کند که با تعهدات آن معاهده سازگار نیست. اگر ایران برنامه‌ای برای تغییر دکترین هسته‌ای و ساخت سلاح ندارد، باقی ماندن در NPT از نظر فنی الزام‌مناهی خاصی ایجاد نمی‌کند.

با این حال، خروج می‌تواند معنای سیاسی داشته باشد. ممکن است خروج از NPT باعث شود جریان‌هایی که همه امید خود را به مذاکره زود هنگام بسته‌اند، از این وابستگی ذهنی فاصله بگیرند و متوجه شوند مذاکراتی که فعلاً زینانش بیش از منفعتش بوده، نباید معیار همه تصمیم‌ها باشد.

بنابراین از منظر فنی، اگر قرار نیست تعهدات معاهده نقض شود، خروج معنای روشنی ندارد؛ اما از منظر سیاسی، می‌تواند به عنوان اهرم و پیام سیاسی بررسی شود.

در نهایت، این تصمیم باید بر اساس محاسبه دقیق هزینه و فایده، وضعیت امنیت ملی و راهبرد هسته‌ای کشور گرفته شود. نمی‌توان صرفاً از روی عصبانیت از قطعنامه شورای حکام تصمیم گرفت؛ همان‌طور که نمی‌توان صرفاً برای ناراحت نشدن طرف مقابل، ماندن در معاهده را بدون ارزیابی ادامه داد.

جمع‌بندی بحث این است که آمریکا تا زمانی به حملات خود ادامه خواهد داد که هزینه اقدام نظامی علیه ایران را قابل تحمل بدانند. مذاکره، توافقی، آتش بس و وعده رفع تحریم، هیچ‌یک به تنهایی مانع حمله نیستند. تنها زمانی می‌توان چرخه حمله، آتش بس، مذاکره و حمله مجدد را شکست که محاسبه طرف مقابل تغییر کند و واشنگتن به این نتیجه برسد که هر حمله، هزینه‌ای بیش از دستاورد آن ایجاد خواهد کرد.

مذاکره در چنین شرایطی می‌تواند معنا پیدا کند؛ یعنی زمانی که در کنار دیپلماسی، قدرت بازدارندگی نیز وجود داشته باشد و طرف مقابل مذاکره را نه فرصتی برای تنفس و آماده‌سازی حمله بعدی، بلکه تنها راه پایان دادن به جنگ بداند.



مذاکره نباید دست میدان را ببندد و به دشمن فضای تنفسی رایگان بدهد. اگر قرار است گفت‌وگویی انجام شود، باید هم‌زمان قدرت بازدارندگی افزایش پیدا کند و طرف مقابل احساس نکند صرفاً آغاز مذاکرات، ایران را از پاسخ جدی منصرف خواهد کرد.

توافق یا تعلیق انتظار؟

روان شناسی بلا تکلیفی و وابستگی به گشایش های بیرونی



یاقوب نارویی
روانشناس

در روزهای اخیر، احتمال یک توافق موقت ۶ روزه بار دیگر در فضای رسانه ای و سیاسی کشور مطرح شده است. فارغ از نتیجه نهایی این روند، آنچه پیش از هر چیز قابل مشاهده است، واکنش روانی جامعه به خود امکان توافق است؛ واکنشی که در قالب افزایش امید، نگرانی و انتظار خود را نشان می دهد و به سرعت به بخشی از فضای عمومی تبدیل می شود.

از منظر روان شناسی اجتماعی، انسان ها بیش از آنکه به رویدادهای قطعی واکنش نشان دهند، به تصویر ذهنی از آینده واکنش نشان می دهند. زمانی که آینده در قالب توافق های کوتاه مدت، مشروط و ناپایدار تعریف می شود، ذهن جمعی وارد وضعیت پیش بینی مداوم می شود؛ حالتی میان امید و تردید که در آن نه ثبات شکل می گیرد و نه آرامش پایدار.

در چنین شرایطی، مسئله اصلی دیگر خود توافق نیست، بلکه شیوه تجربه آینده است. هرچه آینده بیشتر به عوامل بیرونی و تصمیم های مقطعی گره بخورد، احساس کنترل ذهنی در جامعه کاهش پیدا می کند و ذهن به جای ساختن آینده، در وضعیت انتظار برای آینده قرار می گیرد. تجربه های تکرار شونده نشان می دهد که این

وضعیت اگر ادامه دار شود، به یک الگوی ذهنی پایدار تبدیل می شود. در این الگو، هر خبر جدید نه به عنوان نقطه پایان، بلکه به عنوان آغاز یک دوره تازه انتظار تجربه می شود.

نتیجه آن، نوسان دائمی میان امید و تردید است؛ نوسانی که جای ثبات روانی را می گیرد. از منظر روان شناسی تصمیم گیری، ذهن در شرایط عدم قطعیت طولانی مدت، منابع شناختی خود را صرف تحلیل احتمال ها و سناریوهای می کند.

این فرایند اگر مزمزم شود، به خستگی ذهنی و کاهش توان برنامه ریزی بلند مدت منجر می شود. در چنین وضعیتی، تصمیم ها کوتاه مدت تر و رفتارها محتاط تر می شوند.

نکته مهم تر آن است که این چرخه الزاماً آگاهانه شکل نمی گیرد. هیچ جامعه ای به صورت ارادی به سمت وابستگی به بیرون حرکت نمی کند، اما تکرار تجربه هایی که در آن تغییرات مهم به عوامل بیرونی نسبت داده می شود، به تدریج نوعی عادت ذهنی ایجاد می کند، عادت به انتظار.

در این حالت، بخش مهمی از افکار عمومی تغییر رانه در روندهای درونی و تدریجی، بلکه در رویدادهای بیرونی جست و جو می کند. این جا به جایی در منبع تغییر، به مرور احساس عاملیت را کاهش می دهد و جامعه را در وضعیت واکنشی نگه می دارد.

در روان شناسی اجتماعی میان دو نوع امید تفاوت مهمی وجود دارد: امید فعال و امید

منفعل. امید فعال زمانی شکل می گیرد که افراد و جوامع خود را بخشی از فرآیند تغییر بدانند و احساس کنند می توانند در بهبود شرایط نقش داشته باشند.

در مقابل، امید منفعل زمانی پدید می آید که تغییر صرفاً به عوامل بیرونی نسبت داده شود و فرد یا جامعه تنها در جایگاه انتظار قرار گیرد. این تمایز از آن جهت اهمیت دارد که هر دو نوع امید در ظاهر مشابه به نظر می رسند، اما



از منظر روان شناختی، جوامع زمانی از پایداری بیشتری برخوردارند که بتوانند میان واقعیت های بیرونی و توانمندی های درونی خود تعادل برقرار کنند. نادیده گرفتن عوامل خارجی واقع بینانه نیست، اما تبدیل کردن آنها به تنها منبع امید نیز می تواند نوسان های مداوم قرار دهد.

پیامدهای متفاوتی دارند. امید فعال معمولاً با مشارکت، برنامه ریزی، مسئولیت پذیری و افزایش احساس کنترل همراه است؛ در حالی که امید منفعل بیشتر به انتظار، تعویق تصمیم ها و وابستگی به رویدادهای خارج از اراده فرد یا جامعه منجر می شود. وقتی بخش عمده ای از تصویر آینده به رخدادهایی گره بخورد که خارج از کنترل مستقیم جامعه قرار دارند، احتمال شکل گیری امید منفعل افزایش می یابد.

در چنین وضعیتی، افکار عمومی بیش از آنکه به ظرفیت های درونی و توانمندی های موجود بیندیشد، به دنبال نشانه هایی از بیرون می گردد تا درباره آینده قضاوت کند.

نتیجه این فرایند، افزایش حساسیت به اخبار و کاهش ثبات روانی در مواجهه با تغییرات است. از منظر روان شناختی، جوامع زمانی از پایداری بیشتری برخوردارند که بتوانند میان واقعیت های بیرونی و توانمندی های درونی خود تعادل برقرار کنند. نادیده گرفتن عوامل خارجی واقع بینانه نیست، اما تبدیل کردن آنها به تنها منبع امید نیز می تواند جامعه را در معرض نوسان های مداوم قرار دهد.

به همین دلیل، سلامت روان جمعی تنها به نتیجه رخدادها وابسته نیست، بلکه به نحوه ادراک و تفسیر آنها نیز بستگی دارد. توافق های موقت در چنین بستری، حتی اگر با هدف مدیریت شرایط شکل بگیرند، می توانند ناخواسته چرخه انتظار را باز تولید کنند. به این

معنا که به جای پایان دادن به تعلیق، خود به آغاز یک مرحله جدید از انتظار تبدیل می شوند؛ انتظاری برای اجرا، تثبیت یا نتیجه نهایی.

در این میان، مسئله اصلی صرفاً موافقت یا مخالفت با یک توافق خاص نیست. مسئله این است که ذهن جمعی چگونه آینده را تعریف می کند، به عنوان فرآیندی تدریجی و درونی یا نتیجه ای وابسته به رویدادهای بیرونی؟ هرچه تعریف دوم پررنگ تر باشد، جامعه بیشتر در معرض چرخه های تکرار شونده انتظار قرار می گیرد.

از این منظر، آنچه اهمیت دارد نه فقط نتیجه توافق ها، بلکه کیفیت رابطه جامعه با مفهوم آینده است. جامعه ای که آینده را صرفاً در رخدادهای بیرونی تصور کند، ناخواسته خود را در وضعیت تعلیق مداوم قرار می دهد؛ تعلیقی که در آن امید و انتظار جای ثبات را می گیرند.

در نهایت، شاید مسئله اصلی امروز نه خود توافق و نه عدم توافق، بلکه میزان توان جامعه برای خروج از وضعیت انتظار دائمی باشد. هرچه این توان بیشتر باشد، ثبات روانی و اجتماعی نیز پایدارتر خواهد بود؛ و هرچه آینده کمتر در حالت تعلیق قرار گیرد، امکان تصمیم گیری و آرامش جمعی بیشتر می شود.



مذاکره با آمریکا و بن بست سیاسی و اقتصادی



یاسین بخشی
پژوهشگر

سال‌هاست که در فضای روشنفکری، سیاسی و حتی کوچه و بازار ما، یک گزاره‌ی به ظاهر بدیهی اما در باطن به شدت مسموم، پمپاژ می‌شود: «کلید حل مشکلات اقتصاد و توسعه کشور، در گرو نشستن پشت میز مذاکره با آمریکا است». به عنوان پژوهشگری که سال‌ها در تقاطع فلسفه، تاریخ، روابط بین‌الملل و دکترین‌های امنیتی تامل کرده‌ام، امروز می‌خواهم این «بت ذهنی» را نه با شعارهای احساسی، بلکه با تیغ بی‌رحم علم، تاریخ و استراتژی کالبدشکافی کنم.

روی سخنم در این مقال، با «عاشقان مذاکره» است؛ همان دل‌باختگانی که با خواندن چند سطر از تئوری‌های لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، گمان می‌کنند جهان سیاست، یک کافه روشنفکری است که در آن می‌توان با لیخنند و دست دادن، گرگ‌ها را به گیاه‌خواری قانع کرد! با کمال احترام به نیت احتمالاً خیرخواهانه‌ی این عزیزان، باید بپرسم: آیا تا به حال تاریخ واقعی جهان را ورق زده‌اید؟ آیا ذات هژمونی را می‌شناسید؟ بیایید این توهم را در شش‌ساحت بنیادین زیر ذره‌بین ببریم تا دریابیم چرا مذاکره با آمریکا، نه تنها درمان دردهای ما نیست، بلکه شلیک به شقیقه‌ی «توسعه درون‌زا» و «امنیت ملی» است.

یک ریشه‌شناسی فلسفی و استراتژیک؛ آمریکا با چه کسی مذاکره می‌کند؟

در فلسفه سیاسی آمریکا، دو مفهوم بنیادین وجود دارد که شالوده‌ی نگاه این کشور به جهان را می‌سازد: «استثنائیت آمریکایی» (American Exceptionalism) و «سرنوشت آشکار» (Mani-fest Destiny). این مفاهیم صرفاً تئوری‌های دانشگاهی نیستند؛ این‌ها کدهای ژنتیکی سیاست خارجی ایالات متحده‌اند. بر اساس این جهان‌بینی، آمریکا خود را «شهر درخشان روی تپه» و منجی مقدر بشریت می‌داند.

حال از شیفتگان مذاکره می‌پرسم: آیا واقعا گمان می‌کنید قدرتی که چنین نگاه از بالا به پایین به هستی دارد، با شما پشت یک میز می‌نشیند تا به یک «بازی برد-برد» برسد؟ در دستگاه محاسباتی هژمون، «مذاکره» ابزاری برای رسیدن به تفاهم متقابل نیست؛ بلکه سلاحی کم‌هزینه‌تر از جنگ نظامی، برای تثبیت سلطه است. وقتی آمریکا با شما مذاکره می‌کند، به دنبال به رسمیت شناختن حقوق شما نیست، بلکه به دنبال تنظیم رفتار شما در مختصات پازل هژمونیک خودش است.

عزیزان شیفته‌ی دیپلماسی! آیا تفاوت میان «تغییر رفتار» (Behavior Change) و «تغییر رژیم» (Regime Change) در دکترین آمریکایی را می‌دانید؟ آمریکا در مذاکره، به دنبال تغییر رفتار شماست تا دندان‌ها و چنگال‌های استراتژیک شما را بکشد. وقتی خلع سلاح شدید و رفتار تان «نرمال» (یعنی مطیع) شد، آن‌گاه فاز دوم یعنی تغییر رژیم با کمترین هزینه کلید می‌خورد. مذاکره برای آمریکا، نه پایان خصوصیت، که فاز اول یک جنگ ترکیبی برای فروپاشی نرم است.

دو معماری روابط بین‌الملل؛ توهم «مذاکره برابر» در جنگل آناشیک

یکی از شگفت‌انگیزترین خطاهای شناختی عاشقان مذاکره، اعتماد به «کاغذپاره‌های دیپلماتیک» در یک نظام بین‌المللی آناشیک



گرفت! آیا امروز فلسطین کشور مستقلی است؟ یا عرفات در مقر خود در رام‌الله تحت محاصره با سم رادیواکتیو ترور شد؟ میخائیل گورباچف با رویای پیوستن به «خانه مشترک اروپایی» و اعتماد به وعده‌های آمریکا مبنی بر عدم گسترش ناتو، اتحاد جماهیر شوروی را به سمت فروپاشی برد.

می‌پرسم: با کدام منطق علمی، با کدام فکت تاریخی و با چه جراتی، نسخه‌ای را که در لیبی، فلسطین و شوروی به فروپاشی و مرگ ختم شد، برای ایران قدرتمند امروز تجویز می‌کنید؟ در «دیپلماسی اجبار» (Coercive Diplomacy) آمریکا، میز مذاکره مسلخ دولت‌هایی است که قدرت سخت خود را با وعده‌های نرم دشمن معامله می‌کنند.

سه: تسلیحاتی سازی اقتصاد؛ چرا امضای آمریکا دیگر تضمین نیست؟

به حساس‌ترین بخش ماجرا می‌رسیم؛ اقتصاد. عاشقان مذاکره می‌گویند: «تحریم‌ها کمر اقتصاد را شکسته است، برویم مذاکره کنیم تا سرمایه خارجی بیاید و مشکلات حل شود». این گزاره، ترکیبی از بی‌سوادی اقتصادی و ساده‌لوحی سیاسی است.

اولاً، در عصر حاضر، آمریکا اقتصاد را تسلیحاتی کرده است (Weaponization of Finance). ساختار تحریم‌های ثانویه، سلطه بر سوئیفت و قوانین پیچیده خزانه‌داری آمریکا (OFAC) به گونه‌ای در هم تنیده شده‌اند که حتی اگر رئیس جمهور آمریکا با خودکار طلایی پای توافق‌نامه لغو تحریم‌ها را امضا کند، در عمل هیچ اتفاق بزرگی در اقتصاد ما نخواهد افتاد. پدیده‌ای در بانکداری جهانی وجود دارد به نام «Over-compliance» (بیش تطابقی)؛ یعنی بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ جهانی از ترس جریمه‌های نجومی آمریکا،

حتی در حوزه‌هایی که تحریم لغو شده نیز، از کار با ایران سر باز می‌زنند. آیا بگرام و سال‌های پس از آن، این حقیقت عریان را به شما اثبات نکرد؟ ثانیاً، بیایید با خودمان صادق باشیم. مشکلی اصلی اقتصاد ایران، تحریم نیست؛ بیماری هلندی، اقتصادرانی مبتنی بر خام‌فروشی نفت، فساد ساختاری و عدم وجود استراتژی توسعه درون‌زا است. مذاکره و لغو موقت تحریم‌ها، دقیقاً مانند تزریق یک مسکن قوی اما به شدت مخدر به یک بیمار سرطانی است. وقتی پول نفت دوباره وارد سیستم شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ واردات افزایش می‌یابد، تولیدکننده داخلی ورشکست می‌شود، و دولت‌ها به جای «جراحی اقتصادی» و اصلاح نظام مالیاتی و بانکی، به توزیع رانت می‌پردازند. از سوی دیگر، شرطی کردن اقتصاد به نتایج مذاکرات، بدترین سم برای سرمایه‌گذار داخلی است. وقتی بازار هر روز صبح



تازمانی که نپذیریم
قدرت، عزت و رفاه از
لوله‌ی تفنگ
دیپلمات‌های غربی
بیرون نمی‌آید، بلکه در
دست‌های پینه‌بسته‌ی
کارگر ایرانی، در ذهن
خلاق مهندس داخلی و
در اراده‌ی پولادین
نیروهای بازدارنده‌ی
ماست، در این دور باطل
شرطی‌شدگی دست و پا
خواهیم زد.

چشم به اخبار وین، نیویورک یا ژنو دارد، تئوری «انتظارات عقلانی» می‌گوید که هیچ کارآفرینی برای تولید بلندمدت سرمایه‌گذاری نخواهد کرد. شما با شعار مذاکره، اقتصاد کشور را سال‌ها در حالت «تعطیل و انتظار» نگه داشته‌اید و این، بزرگترین خیانت به تولید ملی است.

چهار: علوم امنیتی و ژئوپلیتیک؛ معامله بر سر موجودیت؟

از منظر استراتژی نظامی و ژئوپلیتیک، تقابل ما و آمریکا بر سر یک سوتفاهم دیپلماتیک نیست که با چند دور مذاکره حل شود. این یک تقابل وجودی (Existential Conflict) است.

آمریکا برای حفظ هژمونی خود در جهان، به کنترل «هارتلند» (قلب زمین) و غرب آسیا نیاز دارد. از سوی دیگر، امنیت ملی آمریکا در این منطقه، با دکترین بقا و امنیت ملی اسرائیل گره خورده است. در مباحث تخصصی‌تر استراتژیک می‌دانیم که اسرائیل برای جبران فقدان عمیق استراتژیک خود، به برتری مطلق نظامی و حتی دکترین‌هایی چون گزینه سامسون (بازدارندگی هسته‌ای) متکی است. ایران، با هوشمندی تاریخی، برای مقابله با این ماشین جنگی، به یک جنگ نامتقارن فرسایشی و ایجاد «محور مقاومت» روی آورده است. ما از طریق جنگ هیبریدی و بازیزگران غیردولتی، گلوله‌ی استراتژیک دشمن را فشرده‌ایم.

حال شیفتگان مذاکره چه می‌گویند؟ آن‌ها خواهان مذاکره بر سر نفوذ منطقه‌ای و توان موشکی (همان بازدارندگی نامتقارن ما) هستند! باید پرسید: آیا شما الفبای امنیت ملی را می‌فهمید؟ اگر ایران مؤلفه‌های قدرت نامتقارن خود را روی میز مذاکره واگذار کند، چه چیزی مانع از حمله پیش‌دستانه نظامی دشمن خواهد شد؟ آمریکا و اسرائیل با استراتژی «قورباغه آب‌پز»، می‌خواهند ما را پای میز مذاکره بنشانند تا به



حکمران رسانه
شماست،
در انتشار آن
مشارکت کنید

روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران

آدرس:
خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید پاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

پست الکترونیک: info@hokmran.com

تفنگ دیپلمات‌های غربی بیرون نمی‌آید، بلکه در دست‌های پینه‌بسته‌ی کارگر ایرانی، در ذهن خلاق مهندس داخلی و در اراده‌ی پولادین نیروهای بازراندی ماست، در این دور باطل شرطی‌شدگی دست و پا خواهیم زد. وقت آن رسیده است که توهم «ناجی خارجی» را برای همیشه دفن کنیم و بر پای خود بایستیم. تاریخ به ضعیفانی که پای میز مذاکره لبخند می‌زنند رحم نمی‌کند؛ تاریخ تنها به قدرت احترام می‌گذارد. انتخاب با شماست: بیداری تلخ و ساختن ایران، یا خواب شیرین و فروپاشی ملی در سراپ مذاکره.

افهم واسمع یا فلان بن فلان!!!



در حال افول، بلکه ایجاد «بازارندگی اقتصادی» در کنار «بازارندگی نظامی» است. اقتصاد ما باید از طریق تکیه بر زنجیره‌های تامین منطقه‌ای، اقتصاد دیجیتال، تهاجر با قدرت‌های نوظهور و جراحی دردناک اما ضروری ساختار رانتی داخل، ضدضربه شود. ما باید از تئوری‌های کهنه عبور کنیم و به جای گره زدن اقتصاد به غرب، کریدورهای ژئواکونومیک خود را در اتحاد با آسیا و اوراسیا فعال کنیم.

کلام آخر: مذاکره با آمریکا، مشکلات ما را حل نمی‌کند، زیرا آمریکا خود مشکل است. آمریکا با ذات هژمونیک خود، هرگز توسعه‌ی یک ایران قدرتمند، مستقل و صنعتی را در قلب منطقه خاورمیانه تحمل نخواهد کرد؛ چه با توافق، چه بی‌توافق.

تازمانی که نپذیریم قدرت، عزت و رفاه از لوله‌ی

بار این واردات بی‌رویه می‌شکند.

شش: پارادایم جایگزین؛ گذار از توهم به واقع‌گرایی استراتژیک

من در این مقاله تنها به نقد اکتفا نمی‌کنم. اگر مذاکره راه حل نیست، پس راه برون‌رفت از این وضعیت پیچیده چیست؟ پاسخ در درک تغییر پارادایم جهانی نهفته است. آقایانی که قله‌ی آملتان واشنگتن و پاریس است؛ بیدار شوید. جهان تک‌قطبی به رهبری آمریکا در حال فروپاشی است. مادر حال ورود به یک جهان چندقطبی (Multipolar) هستیم. شکل‌گیری و قدرت‌گیری نهادهایی چون بریکس (BRICS)، سازمان همکاری‌های شانگهای و تلاش‌های جهانی برای «دلارزدایی» (De-dollarization)، نشان از یک پوست‌اندازی عظیم تاریخی دارد. راهکار ما، نه التماس پشت میز مذاکره با هژمون

است و اگر جلوی آمریکا زانو بزنیم، بهشت اقتصادی موعود فرا می‌رسد. این دروغ بزرگ، سرمایه اجتماعی و تاب‌آوری ملی را به شدت فرسایش داده است. مردمی که تمام آرزوها و رفاهشان به دستخط یک رئیس جمهور خارجی گره بخورد، دیگر انگیزه‌ای برای کار، تولید و ساختن کشورشان نخواهند داشت.

علاوه بر این، گفتمان مذاکره با محوریت رفع تحریم برای فروش خام‌نفت، موجب فریب شدن یک طبقه خاص در اقتصاد جامعه‌شناسی می‌شود؛ «بورژوازی کمپرادور» یا سرمایه‌داری دلال و وابسته. این طبقه، منافعتش در تولید داخلی نیست؛ سود او در واردات کالاها مصرفی غربی پس از توافقات است. این طبقه با استفاده از قدرت رسانه‌ای خود، مدام بر طبل مذاکره می‌کوبد تا دروازه‌های کشور را برای واردات باز کند، در حالی که کمر کارگر و تولیدکننده ایرانی زیر

تدریج و بدون ایجاد حساسیت انفجاری، خلع سلاحمان کنند. مذاکره در اینجا یعنی خرید زمان توسط دشمن، برای فرسایش توان استراتژیک ما.

پنج: جامعه‌شناسی سیاسی؛ ویرانی انسجام ملی با کلیدواژه‌ی «مذاکره»

بباید به تأثیرات روانی و جامعه‌شناختی این گفتمان نگاه کنیم. خطرناک‌ترین دستاورد عاشقان مذاکره، نه در سیاست خارجی، بلکه در داخل مرزها رخ داده است: «قطبی‌سازی ویرانگر جامعه».

گفتمان مذاکره، یک دوگانه‌ی جعلی و کثیف در جامعه ایجاد کرده است: «معیشت در برابر مقاومت». این جنگ شناختی (Cognitive War - fare)، به مردم این‌گونه القا می‌کند که دلیل فقر و مشکلات آن‌ها، اصرار حاکمیت بر مقاومت

چگونه به توافق شرطی شدیم؟



می‌تواند شکل‌گیری نوعی وابستگی ذهنی به یک راه‌حل خاص باشد. حاصل این فرآیند، پدیده‌ای است که می‌توان آن را «شرطی شدن افکار عمومی» نامید. شرطی شدن صرفاً به این معنا نیست که مردم به مذاکره امیدوار باشند. امید داشتن به موفقیت یک سیاست کاملاً طبیعی است. شرطی شدن زمانی رخ می‌دهد که ذهن جامعه به این جمع‌بندی برسد که راه‌حل اصلی مشکلات در جایی خارج از مرزها قرار دارد و سایر مسیرها از پیش محکوم به شکست هستند. نشانه‌های این شرطی شدن را می‌توان در واکنش‌های عمومی به اخبار مذاکرات مشاهده کرد. گاهی صرف انتشار یک خبر مثبت یا منفی درباره روند گفت‌وگوها، پیش از آنکه هیچ اتفاق واقعی در اقتصاد رخ داده باشد، بر انتظارات عمومی، بازارها و فضای رسانه‌ای اثر می‌گذارد. این واکنش‌ها نشان می‌دهد که بخشی از جامعه، آینده را پیش از اندازه به یک متغیر خاص گره زده است؛ گویی ده‌ها عامل مؤثر دیگر موقتاً کنار گذاشته می‌شوند و همه نگاه‌ها به یک نقطه دوخته می‌شود.



فناوری‌های نوین، صنایع دانش‌بنیان، فناوری نانو، توانمندی‌های مهندسی، کشاورزی و بسیاری از حوزه‌های علمی و صنعتی. بحث بر سر انکار مشکلات نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند دشواری‌های اقتصادی را نادیده بگیرد. مسئله این است که وقتی تنها بخشی از واقعیت دائماً برجسته شود، به تدریج تصویری ناقص از کشور در ذهن جامعه شکل می‌گیرد. تصویری که در آن ضعف‌ها بسیار بزرگ‌تر از قوت‌ها دیده می‌شوند و موفقیت‌ها به حاشیه رانده می‌شوند. در چنین شرایطی، این تصور تقویت می‌شود که گره اصلی پیشرفت در جایی خارج از مرزها قرار دارد.

در کنار این موضوع، رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری این نگاه داشته‌اند. جریان‌هایی که بخش مهمی از هویت سیاسی خود را بر محور مذاکره تعریف کرده‌اند، طبیعی است که در تبلیغات و روایت‌های رسانه‌ای بیشتر بر ظرفیت‌ها و دستاوردهای احتمالی آن تأکید کنند. این مسئله بخشی از منطق رقابت سیاسی است. اما

نتیجه بلندمدت آن

ابزارهایی برای تأمین منافع ملی هستند، مذاکره نیز یکی از این ابزارهاست. ارزش هر ابزار نه در خود آن، بلکه در میزان موفقیتش در تأمین منافع کشور و کاهش هزینه‌ها سنجیده می‌شود. مشکل زمانی آغاز می‌شود که یکی از این ابزارها به تنها راه‌حل قابل تصور تبدیل شود و سایر گزینه‌ها در حاشیه قرار گیرند. یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری این وضعیت، نحوه بازنمایی واقعیت در فضای عمومی است. در سال‌های گذشته، مشکلات اقتصادی به درستی مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما در بسیاری از موارد سایر ابعاد واقعیت کمتر دیده شده‌اند. در حالی که کشور با مشکلات اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کرده، در حوزه‌های مختلف نیز دستاوردهای قابل توجهی داشته است؛ از گسترش زیرساخت‌های آب، برق، گاز و ارتباطات گرفته تا توسعه آموزش عمومی و آموزش عالی، پیشرفت‌های پزشکی،

نسبت به توانایی‌های خود است. سال‌هاست که بخش مهمی از فضای سیاسی و رسانه‌ای کشور، حل مشکلات اقتصادی را به نتیجه مذاکرات گره زده است. کاهش تورم، افزایش سرمایه‌گذاری، رونق تولید، بهبود معیشت و ثبات اقتصادی بارها و بارها در ارتباط با موفقیت مذاکرات مورد بحث قرار گرفته‌اند. طبیعی است که پس از سال‌ها تکرار چنین گزاره‌هایی، بخشی از جامعه میان بهبود وضعیت اقتصادی و نتیجه مذاکرات رابطه‌ای مستقیم برقرار کند.

البته نمی‌توان نقش مشکلات واقعی اقتصادی را نادیده گرفت. مردم فشارهای معیشتی را با تمام وجود لمس کرده‌اند و به همین دلیل نسبت به هر مسیری که نوید بهبود بدهد حساسیت بیشتری دارند. اما مسئله از جایی آغاز می‌شود که مذاکره از یک ابزار به یک راه‌حل تبدیل می‌شود و به تدریج جایگاه آن در ذهن جامعه تغییر می‌کند.

مذاکره یک ابزار است. همان‌گونه که توسعه تولید، اصلاح ساختارهای اقتصادی، دیپلماسی منطقه‌ای، پیشرفت علمی یا جذب سرمایه

فرض کنید فردی بیمار باشد و سال‌ها به او گفته شود که تنها یک دارو می‌تواند او را درمان کند. طبیعی است که پس از مدتی نه تنها به آن دارو امیدوار شود، بلکه هر پیشنهاد دیگری را نیز بی‌فایده بداند. حتی ممکن است درباره عوارض آن دارو هم تمایلی به شنیدن نداشته باشد؛ زیرا در ذهن او، آن دارو دیگر یک گزینه نیست، بلکه تنها راه نجات است.

به نظر می‌رسد بخشی از جامعه ما در موضوع مذاکرات به وضعیت مشابه رسیده است. مسئله این نیست که چرا عده‌ای از مذاکره حمایت می‌کنند؛ مسئله این است که چگونه مذاکره از یک ابزار به یک ضرورت ذهنی تبدیل شد. چه شد که برای بخشی از جامعه، اصل توافق از کیفیت توافق مهم‌تر شد؟ و چرا هر راه‌حل دیگری، پیش از آنکه بررسی شود، با تردید و بدبینی مواجه می‌شود؟

پاسخ این پرسش را نمی‌توان در یک عامل خلاصه کرد. این وضعیت حاصل مجموعه‌ای از تجربه‌های اقتصادی، روایت‌های رسانه‌ای، رقابت‌های سیاسی و تغییر تدریجی نگرش جامعه



هیچ‌کس نمی‌تواند دشواری‌های اقتصادی را نادیده بگیرد. مسئله این است که وقتی تنها بخشی از واقعیت دائماً برجسته شود، به تدریج تصویری ناقص از کشور در ذهن جامعه شکل می‌گیرد. تصویری که در آن ضعف‌ها بسیار بزرگ‌تر از قوت‌ها دیده می‌شوند و موفقیت‌ها به حاشیه رانده می‌شوند.



شرطی شدن صرفاً به این معنا نیست که مردم به مذاکره امیدوار باشند. امید داشتن به موفقیت یک سیاست کاملاً طبیعی است. شرطی شدن زمانی رخ می‌دهد که ذهن جامعه به این جمع‌بندی برسد که راه‌حل اصلی مشکلات در جایی خارج از مرزها قرار دارد و سایر مسیرها از پیش محکوم به شکست هستند.